



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۶	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۱ / ۲۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله دهم عروه: حکم زکات در دین در صورت استیفاء آن					
عنوان ۵	بررسی وجوب زکات در دین با وجود قدرت بر أخذ					
عنوان ۶	مناقشه در کلام صاحب عروه					
عنوان ۷	استدلالات مرحوم آقای خوئی بر عدم وجوب زکات در دین با وجود قدرت بر أخذ: • دلیل اول: تعارض روایات و تقدیم روایت ناص ➤ اشکال معظم له رحمته الله بر دلیل اول • دلیل دوم: لزوم الغاء عنوان دین ➤ اشکال معظم له رحمته الله بر دلیل دوم • دلیل سوم: صحیحہ علی بن جعفر					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بررسی وجوب زکات در دین با وجود قدرت بر أخذ

بحث در مسأله دهمی بود که مرحوم صاحب عروه در ذیل مباحث مربوط به شروط وجوب زکات بیان کرده بودند که درباره دین بود. ایشان فرمودند که در دین زکات نیست، هرچند قدرت بر أخذ دین باشد، حتی اگر این قدرت به سهولت هم باشد، مع ذلک زکات بر دین واجب نمی شود.

مناقشه در کلام صاحب عروه

اینجا مناقشه کردیم و گفتیم همان طور که اگر مال زکوی مغضوب بود یا مسروق بود و قدرت بر أخذش به وسیله مالک بود و حول بر آن گذشت، زکات بر او واجب می شود؛ چون قدرت بر أخذ آن دارد، در دین هم اگر قدرت بر أخذش بدون مؤونه باشد اما مع ذلک آن را نگیرد و أخذ نکند، با اینکه مانعی در أخذ دینش نیست و حول بر آن بگذرد و این پیش آن شخص مدین بماند، مثلاً چند صد تن گندم از او قرض کرده و الان می تواند و آماده هست که پس بدهد و اصلاً می گوید بیا و مالت را بگیر و نمی گیرد، گفتیم در این فرض زکات واجب می شود. این اختلافی بود که ما با صاحب عروه داشتیم و همچنین گفتیم مرحوم آقای خوئی هم همان مبنای صاحب عروه را تقویت می کند، البته به مشهور هم نسبت می دهند.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، به گردن مالک است. دین را باید آن شخص مدین بدهد، ولی زکاتش بر عهده مالک است، مگر اینکه مدین خودش زکات آن را بدهد. اگر خودش داد که داد.

پرسشگر: ...

معظم له: حالا حتی اگر داشته باشد که بدهد مع ذلک، بر گردن مالک است در اینجایی که قدرت بر أخذ دارد و نمی گیرد، یعنی مسامحتاً نمی گیرد.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، مانند مال زکویه ای که زکات به آن تعلق بگیرد و بعد از بین برود. زکات را باید صاحب مال بدهد.

استدلالات مرحوم آقای خوئی بر عدم وجوب زکات در دین با وجود قدرت بر أخذ

گفتیم مرحوم آقای خوئی به سه دلیل استدلال کرده اند برای اثبات عدم وجوب زکات در این دینی که یقدر علی أخذه. به دلیل اول ایشان در روز گذشته پرداختیم.

دلیل اول: تعارض روایات و تقدیم روایت ناص

دلیل اولشان روایاتی بود که با این مضمون آمده بود که «لیس علی الدین زکاة حتی یقبضه». گفتند این روایات با آن روایاتی که می گوید: «إن کان یقدر علی أخذه و هو یدعه فعلیه زکاته» تعارض می شود. ولی وجه جمعش تقدیم روایتی است که می گوید: «لیس علی الدین زکاة حتی یقبضه»؛ چون این، صریح و نص در عدم وجوب است و آن «فعلیه زکاته» ظهور در وجوب دارد. نص بر ظاهر مقدم می شود و ما ظاهر را طبق نص حمل می کنیم. حمل بر نص می کنیم و این گونه جمع می شود.

اشکال معظم له رحمته الله بر دلیل اول

ما گفتیم اتفاقاً اینجا این جمع جاری نیست؛ چون این جمعی که شما انجام می دهید، جمع بر فرض تعارض بین الحکمین است، و آنجایی که بین الموضوعین جمع صورت می گیرد و جمع بین الموضوعین موضوع تعارض بین الحکمین را برطرف می کند، دیگر اینجا نوبت به جمع بین الحکمین نمی رسد که بگویید یکی از دو حکم، صریح یا نص در عدم وجوب است و دیگری ظهور در وجوب دارد و حمل ظاهر بر نص کنیم، خیر. اینجا موضوع در یکی مطلق الدین است و در دیگری دینی که یقدر علی أخذه. آن دلیلی که گفته است: «لیس فی الدین زکاة حتی یقبضه» موضوعش مطلق الدین است. روایت دیگر می فرماید: «إن کان یقدر علی أخذه فعلیه زکاته»، اینجا این دین خاص، موضوع حکم است. و هر جا ما دو دلیل داشتیم که بین یک دلیل و دلیل دیگر در موضوع نسبت خاص و عام بود، جمع به تقیید و تخصیص مقدم می شود بر جمع حکمی. یعنی جمع به تقیید و تخصیص رفع تعارض بین الحکمین می کند، و دیگر این دو حکم تعارضی ندارند تا بخواهیم رفع تعارض کنیم؛ چون دیگر موضوع حکمین متفاوت است. آن حکمی که می گوید: «فعلیه زکاته» خصوص دینی می شود که یقدر علی أخذه. آن دلیلی که می گوید: «لیس فی الدین زکاة حتی یقبضه»، موضوعش،

دینی است که لا یقدر علی أخذہ. این حکم رفته روی یک موضوع و آن حکم رفته روی موضوع دیگر و اصلاً تعارضی ندارند تا اینکه حمل ظاهر بر نص کنیم. این دلیل اول مرحوم آقای خویی که بحث کردیم.

دلیل دوم: لزوم الغاء عنوان دین

دلیل دوم ایشان این است که می فرماید ما اگر بخواهیم به تعبیر ایشان نصوص اقتدار را بر نصوص قبض مقدم بداریم، منظورشان از نصوص اقتدار، نصوصی است که می گویند: «إن كان يقدر علی أخذہ و هو یدعه فعلیه زکاته»، و نصوص قبلی که می گفتند: «لیس فی الدین زکاة حتی یقبضه»، که از آن به نصوص قبض تعبیر می شود. می فرماید که اگر بخواهید نصوص قبض را (لیس فی الدین زکاة حتی یقبضه) حمل بر خصوص دینی کنید که لا یقدر علی أخذہ، در این صورت چه فرقی بین دین و عین می ماند؟ فرقی بین دین و عین نمی ماند و لازمه اش این است که أخذ عنوان دین در این اخبار قبض، بی فایده و بی خاصیت باشد یا به تعبیری چون لازمه اش الغاء خصوصیت عنوان دین است. ما البته توضیح می دهیم که معلوم شود منظورشان چیست که می فرماید لازمه اش الغاء عنوان دین است.

برای توضیح عرض می کنیم که ما در موارد عین، در مورد عینی که عین مغصوبه است، گفتیم اگر عین زکاتی مغصوب و مسروق شده بود، در آنجا گفتیم این عین زکاتی، اگر مسروق و مغصوب بود گفتیم «إن كان يقدر علی أخذہ، تجب فیہ الزکاة و إن كان لا یقدر علی أخذہ، لا تجب فیہ الزکاة» این در عین مغصوبه بود. حالا اگر شما در دین هم همین را بگویید، در دین هم بگویید «إن كان يقدر علی أخذہ تجب فیہ الزکاة و إن كان لا یقدر علی أخذہ لا تجب فیہ الزکاة»، معنایش این است که آن روایاتی که می گویند: «لیس علی الدین زکاة»، یعنی لیس علی الدینی که لا یقدر علی أخذہ. خب فرق دین با عین چی شد؟ عین هم همینطور بود. پس چرا این همه روایت آمده در خصوص دین که مکرر فرموده: «لیس علی الدین زکاة»؟ اگر شما بخواهید روایات «لیس علی الدین زکاة» را حمل کنید بر خصوص دینی که «لا یقدر علی أخذہ»، این می شود مثل عین مغصوبه و عین مسروقه. خب در عین مسروقه گفتید: «إن كان لا یقدر علی أخذہ لا تجب فیہ الزکاة»، در دین می گوید «إن كان لا یقدر علی أخذہ فلیس علیہ زکاته». از طرف دیگر در عین مسروقه گفتید: «إن كان يقدر علی أخذہ تجب فیہ الزکاة»، و در دین می گوید «إن كان يقدر علی أخذہ فعلیه زکاته». پس چه خصوصیتی برای عنوان دین وجود دارد که شما در روایات درباره دین بحث می کنید؟ پس باید دین یک خصوصیتی داشته باشد و با عین مغصوبه فرق کند. خصوصیتش هم این است که اگر آن مالی که در اختیار مالکش نیست، اگر از قبیل دین بود، «لا تجب علیہ زکاته علی کلا التقديرین و إن كان يقدر علی أخذہ»؛ اما در عین مغصوبه، «إن كان يقدر علی أخذہ تجب فیہ الزکاة و إن كان لا یقدر علی أخذہ فلیس علیہ زکاته» که در نتیجه بین دین و عین اینجا تفاوت وجود دارد و این تفاوت نکته اش آن روایاتی است که درباره دین مکرراً وارد شده اند.

این استدلال دوم مرحوم آقای خویی است که ما نص عبارتشان را می خوانیم. بد نیست که دوستان با عبارت آشنا شوند.

«وَأَمَّا لَوْ قَدَّمْنَا نصوص الاقتدار وجعلنا المدا في وجوب الزكاة على القدرة على الأخذ، كان لازمه إلغاء عنوان الدين المأخوذ في الطائفة الأولى، إذ لا خصوصية حينئذٍ للدين، بل العين الخارجية والملك الشخصي أيضاً كذلك، إذ لا تجب فيها الزكاة»

أيضاً، إلا إذا كان قادراً عليه متمكناً من التصرف فيه في قبال غير المقدور، كالمال الغائب أو المسروق أو المغصوب و نحو ذلك مما تقدّم وعرفت عدم تعلق الزكاة بها ما لم يتمكّن من التصرف فيها»؛

اگر قادر بر اخذ دین باشید، این زکات واجب می شود. اگر این طور بگوییم، لازم می شود که «الغاء عنوان دین» صورت گیرد. منظور از روایات طایفه اولی همان روایات قبض است. یعنی لازم می شود که خصوصیتی در دین وجود نداشته باشد، همان طور که در دین داریم که «لیس فی الدین زکاة حتی یقبضه» در عین هم همینطور بود. مگر اینکه در دین قدرت بر اخذ داشته باشید که شما در عین هم همین را گفته بودید. پس چه فرقی کرد؟ خلاصه اینکه در این صورت حکم در هر دو (عین و دین) یکسان می شود. پس چرا روایات خاصی در مورد دین آمده است؟ و دین و عنوان دین در موضوع روایت اخذ شده است؟ در ادامه می فرماید:

«مع أنّ ظاهر تلك النصوص: أنّ الدين من حيث إنّّه دينٌ و بعنوانه الخاصّ موضوعٌ لهذا الحكم أعني: عدم تعلق الزكاة»؛

این روایت که می فرماید: «لیس فی الدین زکاة» ظهور در این دارد که دین خصوصیتی دارد. اگر عین بود فیه الزکاة و اگر دین بود لیس فیه الزکاة. عین اگر بود فیه الزکاة إن کان یقدر علی أخذہ، اما دین خصوصیتش این است که حتی اگر یقدر علی أخذہ لیس فیه الزکاة حتی یقبضه. این می شود خصوصیتی برای دین. بعد می فرماید:

«فلا بدّ وأن يكون شاملاً للصورة الاقتدار ليمتاز عن العين الشخصية»؛

پس باید دین، یعنی وجوب زکات در دین، شامل صورت قدرت بر اخذ هم باشد تا با عین تفاوت پیدا کند که در عین اگر قدرت بر اخذ بود، زکات واجب می شود؛ اما در دین اگر قدرت بر اخذ هم بود، زکات واجب نمی شود.

اشکال معظم له رحمته الله بر دلیل دوم

این فرمایش اشکال دارد:

اشکال اول: اینکه عنوان دین در روایات «لیس فی الدین زکاة» آمده، اگر این روایات ابتدایی بودند، یعنی امام ابتدائاً به ساکن می فرمود: «لیس فی الدین زکاة»، در این صورت جای این حرف بود که خب چه خصوصیتی برای دین وجود دارد که چنین می فرماید؟ این اشکال در جایی است که این نص به طور ابتدایی آمده باشد. اما اگر این نص، جواب سؤال از دین باشد، یعنی سائل از دین سؤال کرده است. همه روایات دین که رجوع کنید که «لیس فی الدین زکاة» در آن آمده، جواب سؤال سائل است. امام در جواب به موضوع سؤال فرموده است و نیاز نیست که اینجا یک خصوصیت خاصی در دین باشد که نکته این باشد که چرا دین در موضوع جواب اخذ شده است. اینکه دین در موضوع جواب اخذ شده چون در مورد سؤال آمده است. چون سؤال از دین شده، جواب هم از دین داده شده است. به عبارت دیگر، برای توجیه یا برای وجه داشتن اخذ عنوان «دین» در این روایات، وجهش این است که در سؤال سائل اخذ شده است. لازم نیست فرقی بین دین و عین در حکم باشد تا این وجه آوردن عنوان دین در روایت را توجیه کند. کافی است برای توجیه درج عنوان «دین»، اینکه در سؤال سائل آمده است. لازم نیست وجهش این باشد که بین دین و عین حتماً در حکم فرق وجود داشته باشد.

اشکال دوم: فرق وجود دارد بین دین و عین از لحاظ تمکن در تصرف و عدم تمکن در تصرف. این وجه همان وجهی است که مرحوم صاحب عروه بیان کرده است. اگرچه این وجه را آقای خوئی قبول نکرد؛ اما وجه صاحب عروه می تواند دلیل بر اخذ خصوص عنوان دین در روایات «لیس علی الدین زکاة حتی یقبضه» باشد. این می تواند خودش یک وجه توجیه کننده اخذ خصوص عنوان دین باشد. فرق بین دین و عین چیست؟ فرق را خود مرحوم صاحب عروه فرمود، اگرچه ما این فرق را پاسخ دادیم؛ اما احتمال فرق به ذهن می آید و احتمال این فرق کافی است که سائل از خصوص دین سؤال کند و در جواب امام هم خصوصیت دین بیاید. فرق احتمالی این است که مالی که به وسیله سارق یا غاصب اخذ می شود، از ملک مالک بیرون نمی آید. اما اگر مالی به عنوان دین به کسی داده شود، آن مال یا عین خارجی که دین داده شده، از ملک مالک بیرون می آید و به ملک شخص مدین وارد می شود.

اینجا سؤالی ایجاد می شود که حالا که این عین خارجی که الان دین شده و از ملک مالک خارج شده، آیا فیه زکاة یا نه؟ به هر حال فرق دارد با عین خارجی مغصوبه. عین خارجی به وسیله سرقت یا غصب از ملک مالک خارج نمی شود؛ اما عین خارجی که به وسیله شخص قرض گیرنده و مدین گرفته می شود، به ملک قرض گیرنده وارد می شود و از ملک قرض دهنده خارج می شود. البته ما گفتیم که آنچه از ملک مالک خارج می شود، عین خارجی است. کلی دین کلی مافی الذمه از ملک مالک خارج نمی شود؛ لذا گفتیم می تواند زکات به آن تعلق بگیرد؛ چون کلی از ملک مالک خارج نمی شود. همین فرق کفایت می کند که سائل بخصوص در مورد دین سؤال کند که زکات به آن تعلق می گیرد یا خیر؟ و لازم نیست که شما یک فرق دیگری بین دین و عین پیدا کنید که فرق این باشد که در دین، آن کان یقدر علی أخذه هم لا تجب فیه الزکاة اما در عین خارجی آن کان یقدر علی أخذه تجب فیه الزکاة. چون این فرق وجود دارد؛ لذا عنوان دین در روایات خاصه مربوط به دین آمده است. خلاصه اینکه لا یلزم الغاء عنوان دین، لا یلزم عدم ترتب اثری بر اخذ عنوان دین در روایات نظیر: «لیس فی الدین زکاة». چون وجه اخذ این عنوان ممکن است همین باشد. چرا در روایات عنوان دین آمده که «لیس فی الدین زکاة»؟ چون این احتمال در دین وجود دارد که دین از ملک مالک خارج می شود، پس لیس فیه زکاة، برخلاف عین که از ملک مالک خارج نمی شود؛ خواسته اند این خصوصیت در دین را در مقایسه با عین مسروقه بیان کنند. که عین از ملک مالک خارج نمی شود؛ اما در دین از ملک مالک خارج می شود. چون این فرق وجود دارد لذا در خصوص دین گفته شد که «آن کان یقدر علی أخذه فیه زکاة»؛ چون دین از ملک مالک خارج نمی شود «و آن کان لا یقدر علی أخذه فلیس فیه زکاة».

خلاصه، این فرق بین دین و عین کافی است برای اینکه توجیه کند اخذ عنوان دین را در روایات «لیس فی الدین زکاة».

دلیل سوم: صحیحہ علی بن جعفر

استدلال سومی که مرحوم آقای خوئی برای مبنای خود استدلال می فرمایند، صحیحہ علی بن جعفر است، که در خصوص دینی که وارد شده که یقدر علی أخذه که «لیس فیه زکاة حتی یقبض»». برخلاف روایاتی که قبلاً ذکر کردیم مثل روایت عمر بن یزید که مضمون آن این بود که «آن کان یقدر علی أخذه و هو یدعه فعلیه زکاته». این روایت هم همین را می گوید که «آن کان لا یقدر علی أخذه فلیس فیه زکاة». صحیحہ علی بن جعفر می گوید «آن کان یقدر علی أخذه لیس

فیه زکاة» در مقابل روایت عمر بن یزید که می فرماید: «إِنْ كَانَ يَقْدِرُ عَلَى اخْتِذِهِ فَعَلَيْهِ زَكَاتُهُ» که با هم تعارض می کنند و این روایت علی بن جعفر را باید دید که چطور باید علاجش کرد.

روایت علی بن جعفر می فرماید:

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدِّينِ يَكُونُ عَلَى الْقَوْمِ الْمَيَاسِيرِ إِذَا شَاءَ قَبِضَهُ صَاحِبُهُ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ وَيَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»^١؛

من از دینی سؤال کردم که بر عهده افراد توانمند (قوم میاسیر یعنی قوم توانمند) است، آقای دائن و صاحب مال می تواند هر زمان که بخواهد دین خود را از مدین پولدار بگیرد. چون اینها به اصطلاح میاسیر و توانگرند. می تواند پولش را پس بگیرد، اما پس نمی گیرد. سؤال این بود که آیا بر این دین، زکات واجب است یا اینکه «إِذَا شَاءَ قَبِضَهُ»؟ جواب امام این بود که خیر، که این روایت مخالف آن روایاتی است که می فرمود: «إِنْ كَانَ يَقْدِرُ عَلَى اخْتِذِهِ وَهُوَ يَدْعُهُ فَعَلَيْهِ زَكَاتُهُ»؛ مگر اینکه صاحب دین خود عمداً از بازپس گیری مال خودداری کند. روایت عمر بن یزید این بود که:

«لَيْسَ فِي الدِّينِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدِّينِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ فَإِذَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْتِذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ»^٢؛

یا در روایت میسر بن عبد العزیز آمده بوده که:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدِّينُ أَيْزَكِّيهِ؟ قَالَ: كُلُّ دَيْنٍ يَدْعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ اخْتِذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاتُهُ، وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْتِذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ»^٣؛

یا روایت سومی از قرب الإسناد که در جواب سؤال سائل آمده بوده:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَعْلَى الدِّينِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا إِلَّا أَنْ تَفَرِّقَهُ...»^٤؛

مگر اینکه خودت عمداً پولت را برای فرار از زکات پس نگیری. در مقابل این روایت، روایت علی بن جعفر است آنجا که می فرماید: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدِّينِ يَكُونُ عَلَى الْقَوْمِ الْمَيَاسِيرِ إِذَا شَاءَ قَبِضَهُ صَاحِبُهُ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ وَيَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ».

مرحوم آقای خوئی می فرماید که این روایت دو طریق دارد. روایت قرب الإسنادی است.

یک طریق، طریق مرحوم صاحب «وسائل الشیعه» به این روایت که در آن عبدالله بن الحسن است. ایشان هر چند امامزاده است و امامزاده محترمی است؛ اما توثیق ندارد.

١. وسائل الشیعه؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ٦، ح ١٥.

٢. همان؛ ح ٧.

٣. همان؛ ح ٥.

٤. همان؛ ح ١٣.

ولی طریق دوم، طریق صاحب وسائل به کتاب علی بن جعفر است که چون این روایت را مرحوم صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر روایت می کند و مرحوم صاحب وسائل به این کتاب، سند صحیحی دارد، لذا این روایت از نظر سندی، تام خواهد بود.

حالا باید دید راه حل و علاج این روایت با روایتی که قبلاً خواندیم چیست؟ که بحث آینده ما خواهد بود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين